

گفت‌وگو با لیلی فرهادپور به مناسبت انتشار رمان «خط چهار مترو»

از نئولیبرالیسم آدم حسابی در نمی‌آید

هیچ اثر ناثیر گذاری خارج از تجربه زیستی نویسنده‌اش نیست

علی شروق



انقلابی آرمانگرا هم باشی الان دیگر دوران، دوران انقلاب‌های از نوع قرن بیستمی نیست که بر سر آرمان‌های پافشاری کنی. انقلاب‌های الان مانند همین انقلاب‌های عربی‌مان هم که شاهدیم به کجا رسیده‌اند. از سوی دیگر اتفاق‌هایی مثل نظم نوین جهانی و جهانی‌سازی متأسفانه نشانه شکست یک‌سری آرمان‌های روشنفکری قرن قبلی است. ولی ما می‌توانیم نگذاریم این آرمان‌هاییه کل منتفی شوند بلکه در قرن بیست و یکم آرمانگرایی می‌تواند به نوعی خصیصه اخلاقی و رفتاری تبدیل شود. می‌شود به جای انقلاب‌کردن، زباله‌ها را تفکیک کرد و به فکر محیط‌زیست بود. می‌شود دزدی نکرد و رشوه نگرفت. بدین‌ترتیب ما نه اشتباه کردیم و نه شکست خوردیم. باید پی‌نبریم که دنیا عوض شده اما می‌توانیم همچنان آرمانخواه باقی بمانیم و آرمانمان را به منش اخلاقی در زندگی شهروندی تبدیل کنیم.

✎ این منش اخلاقی و اینکه آدم‌ها در زندگی آدم درستی باشند آیا لزوماً به آرمان‌داشتن مربوط می‌شود؟

خب آدم درست بودن خودش یک آرمان است دیگر.

✎ یک نکته‌ای هست راجع به شخصیت‌پردازی رمان شما. به نظر هم‌جز راوی و شعله بقیه شخصیت‌ها زیاد با نشده‌اند.

ببینید اینجا راوی دارد در شرایطی خاص و علی‌رغم میلش یک‌سری چیزها را به «هنما» می‌گوید. در چنین شرایطی طبیعی است که شما یک حرف‌هایی‌را نزنید. حرف فر‌هایی‌را هم خود «هنما» به راوی می‌گوید که نمی‌خواهد بگویی چون اصلاً برایشان مهم نیست. برای همین این داستان به بیانی، داستان «نگفتن» است. ممکن است در فارسی نخوان این جمله‌ای که می‌خواهم بگویم غلط به نظر بیاید اما در اینجا راوی در واقع دارد یک‌سری چیزها را نمی‌گوید و عمداً هم نمی‌گوید. پس اینکه راجع به بعضی شخصیت‌ها کم حرف می‌زند، دلیل منطقی دارد. ضمن اینکه این راوی جوری شخصیت‌پردازی شده که ممکن است جایی به دروغ بگوید و شما خودتان باید بفهمید کجا دروغ می‌گوید و کجا نه یا کجا دارد پنهان‌کاری می‌کند. شما تمام مدت باید فکر کنید که راوی در شرایط عادی روایت نمی‌کند و مدام دارد احساساتش را سرکوب می‌کند. با این‌همه این‌را هم بگویم که الان که از این داستان فاصله گرفته‌ام احساس می‌کنم که در نوشتنش خیلی مجله داشتم.ام. چون کلاً آدم عجولی هستم و نمی‌توانم بنشینم سر فرصت رمانی مثلاً هزار صفحه‌ای بنویسم.

خط چهار مترو

خط چهار مترو

لیلی فرهادپور

نشر ثالث

چاپ اول ۱۳۹۳

خط چهار مترو

✎ منظور من از باز نشتن شخصیت‌ها این است که انگار بیشتر تیپکال و نماینده یک قشر یا گرایش هستند تا شخصیت‌هایی چند بعدی...

به جز در مورد زهرا و فاطمه این را قبول نمی‌کنم. چون مثلاً پویک تیپیکال نیست...

✎ عاقله‌زن چی؟

به نظرت عاقله‌زن تیپیکال است؟ خب می‌شود گفت که او نماینده یک آدمی است که تمام عمر سرش کلاه گذاشته‌اند. ضمناً به این توجه داشته باشید که نمی‌شود در یک رمان کوتاه همه را شخصیت‌پردازی کرد. برای همین گفتن اینکه فلان شخصیت در آمده یا نه، به‌عنوان نقد درست نیست. در هر داستانی، خیلی از شخصیت‌ها، شخصیت‌های پیش‌برنده هستند و قرار نیست شخصیتشان دربیاید. ضمن اینکه شما در زندگی عادی هم وقتی به آدم‌هایی برخوردی گذرا دارید، به عمق شخصیت‌شان نمی‌روید. شما در زندگی برای اینکه با مردم ارتباط برقرار کنید آنها را دسته‌بندی می‌کنید و درواقع بر اساس معیارهایی که بلیدید (مثل ماه تولد، گروه خونی یا نوع لباس پوشیدن و...) از آنها تیپ‌سازی می‌کنید. در قدیم هم مثلاً می‌گفتند فلاانی بلغمی مزاج است و فلانی سودایی است و... خب اینها همه تیپ‌سازی است و در داستان هم شما همین‌کار را می‌کنید. با این حال نباید شخصیت‌های پیش‌برنده یک داستان را به سادگی با انگ تیپ‌سازی منتهم کرد.

✎ برگردیم به بحث تجربه‌زیستی که به آن اشاره کردید؛ شما معتقدید که نویسنده باید از تجربه زیستی خودش بنویسد؟

بگذارید من این سوال را از شما بپرسم که نویسنده‌ای که خارج از تجربه زیستی‌اش می‌نویسد چطور می‌تواند بنویسد و چطور چنین نوشته‌ای می‌تواند کار خوبی بشود؟ من فکر می‌کنم حتی نویسنده‌ای مثل ونه‌گات وقتی راجع به تایتان می‌نویسد تجربه زیستی‌اش را به تایتان برده است. من هیچ اثر مهم و تاثیرگذاری سراغ ندارم که خارج از تجربه‌زیستی نویسنده‌اش نوشته شده باشد. اما این به این معنا نیست که در داستانی که من نوشته‌ام شخصیت راوی شخصیت خود من است. تجربه‌زیستی با شخصیت‌پردازی فرق می‌کند.

✎ این درست است، اما مشکل از آنجا آغاز می‌شود که گاه نوشتن از تجربه زیستی تبدیل به خاطره‌نویسی می‌شود و از داستان در معنای

ادبیات

عطف کتاب

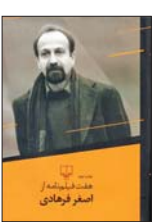
انتشار هفت فیلمنامه

از اصغر فرهادی

تعلیق میان گذشته‌و اکنون

«هفت فیلمنامه از اصغر فرهادی» عنوان کتابی است که این‌روزها در نشر چشمه منتشر شده و حالا با این کتاب متن تعدادی از فیلمنامه‌های فرهادی در کنار هم و به ترتیب زمانی منتشر شده‌اند. از «رقص در غبار» که مربوط به سال ۱۳۸۱ است تا «گذشته» که به سال ۱۳۹۱ برمی‌گردد. به عبارتی این کتاب فیلمنامه‌های شاخصی که در طول یک‌دهه توسط فرهادی ساخته شده‌اند را دربرگرفته است. البته در همین فاصله زمانی، فرهادی در نوشتن فیلمنامه «کنعان» با مانی حقیقی همکاری کرده است.

فرهادی در ۱۳ سالگی اولین فیلم کوتاه‌اش را با عنوان «رادپو» در انجمن سینمای جوانان اصفهان ساخت و بعد از آن هرسال ساخت یک فیلم کوتاه هشت‌میلیمتری را در دوره دانش‌آموزی‌اش تجربه کرد. هفت‌فیلمنامه‌ای که در این کتاب آمده‌اند، همگی توسط خود فرهادی کارگردانی شده‌اند به‌جز «دایره‌نگی» که کارگردان آن پریسا بخت‌آور بوده است. اولین فیلمنامه کتاب، «رقص در غبار» که متن آن توسط فرهادی با همکاری ممرضاضا فاضلی و علیرضا پدرفشان (بر اساس ایده‌ای از عباس جهانگیری) نوشته شده است. «شهر زیبا» دومین فیلمنامه کتاب است که مربوط به سال ۱۳۸۲ است. فیلمنامه سوم «چهارشنبه‌سوری» است که متن آن توسط فرهادی و مانی حقیقی نوشته شده و مربوط به سال ۱۳۸۴ است. فرهادی با این فیلم هوگوی طلایی بهترین فیلم جشنواره بین‌المللی شیکاگو را به دست آورد.



هفت فیلمنامه از اصغر فرهادی

نشر چشمه

چاپ اول ۱۳۹۳

«دایره‌نگی» که برای سال ۱۳۸۶ است توسط بخت‌آور کارگردانی شده و دیگر فیلمنامه‌ای است که در کتاب آمده است. «درباره‌الی» که برای سال ۱۳۸۷ است، اثری است که شهرتی جهانی برای فرهادی به‌همراه آورد و به‌عنوان پنجمین فیلمنامه کتاب آمده است. «درباره‌الی» برنده خرس نقره‌ای بهترین کارگردانی در پنجاه‌ونهمین دوره جشنواره فیلم برلین شد و بیش از پیش سینمای فرهادی را مطرح کرد. «جدایی نادر از سیمین» (۱۳۸۹) و «گذشته» (۱۳۹۱) فیلمنامه‌های پایانی کتاب هستند. فرهادی با «جدایی» ابتدا برنده خرس طلایی بهترین فیلم در شصت‌ویکمین دوره جشنواره برلین شد و کمی بعد نیز جایزه بهترین فیلم خارجی‌گلدن‌گلوب به او اهدا شد. او همچنین با همین فیلم در ورشته بهترین فیلمنامه و بهترین فیلم خارجی غیرانگلیسی‌زبان نامزد دریافت جایزه اسکار شد و اسکار بهترین فیلم خارجی را دریافت کرد.

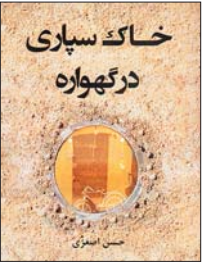
فیلم «گذشته» نیز در بخش رسمی جشنواره فیلم کن حضور داشت. فرهادی در ابتدای این کتاب مقدمه‌ای کوتاه نوشته که در آن می‌خوانیم: «فیلمنامه‌های پیش‌رو را که مرور می‌کنم، این همه بین همه

آنها مشترک است و از رقص در غبار تا گذشته برنگ‌تر و آگاهانه‌تر شده، علیم سوال است؛ علایم سوالی که فیلمنامه‌به‌فیلمنامه چندوقچی‌تر شده‌اند. اگر با این نوشته‌ها توانسته باشم جسارت پرسشگری را در تماشاگران تقویت کرد و ترسانان را کاشتن بذر سوال در ذهن‌ها بکاهم، از زمانی که برای نوشتن صرف کرده‌ام راضی و خشنودم.» در پایان کتاب نیز تعدادی عکس از پشت صحنه‌های فیلم‌های مختلف فرهادی در کنار برخی دیالوگ‌های فیلم‌ها آمده است.

مرور

تازه‌های نشر روزآمد

انکار به افق آتش زده بودند



«خاک‌سپاری در گهواره» عنوان رمانی تازه از حسن اصغری، نویسنده نام‌آشنای معاصر است که اخیراً از طرف نشر روزآمد منتشر شده است. «خسته‌ها»، «میراث‌خانزاده»، «برکه‌مانداب»، «عاشقی در مقبره» و «گرگ و میش» از جمله آثاری است که تاکنون از حسن اصغری منتشر شده است. «خاک سپاری در گهواره» رمانی است در هشت فصل و ۱۲۳صفحه. در آغاز رمان، راوی می‌گوید شخصی به نام دکتر نیکویی در سال۱۳۵۴ روی مبل، مقابل او نشسته بوده تا «وقایع گذشته‌اش را بازگو کند.» به گفته راوی، دکتر نیکویی اصرار دارد که راوی این وقایع را بنویسد. «گذشته‌ای پر از دلهره و تلخ که زهرش اکنون او را از پا انداخته بود.» آن‌گاه سخن از قصد دکتر نیکویی است برای مکشف با آب دریا. داستان کم‌کم به عرصه وهم و کابوس وارد می‌شود و از خلال این روایت وهم‌گونه کم‌کم آشکار می‌شود این دکتر نیکویی که راوی از او سخن می‌گوید، کیست و داستان از چه قرار است. آنچه در پی می‌آید سطرهایی است از این رمان: «من البته داستان‌پرداز نیستم. جزئی‌پردازی من نمی‌تواند تصویری باشد.

فقط یک تصویر توی ذهنم مانده که با آتش سوزی خانه یکی شده. دو واقعه در یک تصویر ادغام شده‌اند. آمیزش این دو واقعه در یک تصویر سینمایی، همیشه روی شیشه عینکم هست. همیشه دارم به آن نگاه می‌کنم. نقش اول، رنگ آتشین افق غروب بود. افق آتشین غروب از پنجره کتابخانه پیدا بود. انکار به افق آتش زده بودند. آن افق صدها نقش خیال‌انگیز در ذهنم ساخته بود. نقش‌های خیال‌انگیزی که همیشه حیات تپنده را در دلم زنده می‌کند. تعبیر من از نقش‌ها به شکل زندگی‌بخش در آمده. نقش‌ها با آرمان دور و درازم آمیخته شده. نقش‌ها به من امکان داده‌اند تا زندگی را تپنده و همیشه زنده ببینم. همین نقش‌ها کمک کرده‌اند تا توانستم رساله «جامعه و انسان بی‌عصا» را بنویسم. آن غروب، به قدری در نقش‌های خیال‌انگیز افق آتشین غرق شده بودم که عریده جماعت را نشنیدم...»

برق سرنیزه تفتنگ‌ها



«ول کنید اسب مرا»، عنوان رمانی دیگر از حسن اصغری است که اخیراً از طرف نشر روزآمد تجدید چاپ شده است. این رمان، رمانی تاریخی است که به وقایع نهضت جنگل می‌پردازد. آنچه می‌خوانید: سطرهایی است از این رمان: «صدای شکستن برف را شنیدم. به طرف کوچه گشدم. دو نظمیه‌چی تفتک‌بدوش در کوچه راه می‌رفتند. پهنه پارو را بالا بردم و کویدم روی برف بام. با چند ضربه، سینه برف را شکافتم. دل رده‌اندش را پارو و پارو به کوچه ریختم. چند تکه برف، پیش پای نظمیه‌چی‌ها افتاد و ذراتش به سروصورتشان پاشید. آنها لوله‌های تفتک‌شان را به طرف بام نشانه گرفته بودند. تا ظهر، تمام برف بام را پارو کردم. کشیک‌چی‌های نظمیه، همان‌طور توی کوچه‌ها پا می‌کوبیدند. کمی شک کرده بودم که چرا این همه کشیک‌چی دور خانه‌ام پلاس شده‌اند. از بام پایین آمدم. برف‌ها توی حیاط که شده بودند. با کف دست، عرق پیشانی‌ام را گرفته و پاشیدم روی برف حیاط که صدای شکستن در حیاط بلند شد. صورت‌م را به طرف درگاه اتاق چرخاندم. ناگهان تفتکچی‌های نظمیه دورم حلقه زدند. سرنیزه تفتک‌ها در هوا پاش و پاش می‌زدند. پارو را پرت کردم طرف تفتکچی‌ها که آنها هجوم آوردند. مرا کشان‌کشان بردند توی اتاق. فروغ غش کرده جلو اجاق افتاده بود. بچه‌ها دورش نشسته بودند و جیغ می‌زدند. خیلی تند، دگمه پالتوی پوستین‌ام را کشودم، تیانچه را از لای کمرم بیرون آوردم. سرتیپ متین‌الملک توی درگاه اتاق ایستاده بود. ماشه تیانچه را به طرف سرتیپ چکاندم. تیانچه شلیک کرد. چندبار ماشه را چکاندم. چند نظمیه‌چی مرا از پشت بغل کردند. و صورت‌م را به دیوار کوبیدند. خون از دماغ و دهانم فوران زد. دستم را از دست نظمیه‌چی‌ها رها کردم و تیانچه را پرت کردم پیش پای سرتیپ...»

یک فیلم کابویی سیاه وسفید



«آلوده‌تر از باران» عنوان مجموعه‌داستانی است از مسعود یحیوی که نشر روزآمد آن را منتشر کرده است. از مسعود یحیوی پیش از این کتاب‌هایی چون «خوئین‌سینه»، «غریبه در کتدو»، «سفر یادها» و «خانه بر باد» منتشر شده است. مجموعه‌داستان «آلوده‌تر از باران شامل ۱۶ داستان است.عنوان‌های داستان‌های این مجموعه عبارتند از: «آلوده‌تر از باران»، «شیخ در تونل مترو»، «داس و دست»، «گنج با سس اضافه»، «مار در خورجین»، «یک تجربه دیگر»، «کاج کوژ»، «کارت‌های فال تاروت»، «وقتی باد سرد بوزد»، «آخرین بازی سیاه»، «شکار شکارچی»، «در یک قدمی ریل»، «دست‌ها و گلابدان»، «پسر گرگ»، «اینجا نسیم می‌میرد» و «دختر و حکیم کاراما». آنچه در پی می‌آید سطرهایی است از داستان «یک تجربه دیگر» از این مجموعه: «سالان انتظار سینما «الیز» چندان بزرگ نبود، ولی نورهای سبز و قرمز که از لابه‌لای شکاف‌های گچ‌کاری سقف و دیوار بیرون می‌زد، فضای دلنشینی شبیه کاباره‌های فیلم‌های اروپایی را تداعی می‌کرد...»

در انتهای سالن هم بوفه‌ای خوش‌نما ساخته بودند، که زیر پیشخوان شیشه‌ای از پر از انواع شکلات و تخمه و بیسکویت و روی آن یک سینی پر از ساندویچ و پیراشکی بود... آقای درک یک ساندویچ کالباس و یک شیشه «کانادا درای» خرد و وارد سالن تارک سینما شد. مثل همیشه در ردیف سوم جلو نشست. ساندویچ و نوشابه را گذاشت روی پیش و کاغذی ساندویچ را که باز کرد بوی نان ترش ساندویچی و کالباس پرسیر و خیارشور فلفلار تبریز و کوجه سرخ معطر در مشامش پیچید و جاش جا آمد. با اشتها گاز زد و مشغول جویدن آرام آن شد و همراه با خوردن، به پرده بزرگ چشم دوخت که فیلم سیاه‌وسفید کابویی روی آن مدتی بود، شروع شده بود...»